

(بدیع)

بخامه ابراهیم صفائی ملایری

نام و نسب و مولد

نامش محمد حسن پدرش مرحوم حاج ملا رضا خان نصره الوزاره سالها در کنسولگری بصره کاربرد از اول دولت ایران بوده و در همانجا اواخر عمر را بتجارت اشتغال جسته است. مادر بدیع از خانواده ایرانی الاصل معروف باسدابادی است که از یلقرن پیش در کاظمین توطن اختیار کرده اند. بدیع در سال ۱۲۹۱ قمری هجری در کاظمین قدم بعرصه وجود گذاشته

است .

تحصیلات

تحصیلات ابتدائی را بدیع در مدارس بصره که در آنزمان از طرف دولت عثمانی دایر بوده بانجام رسانیده و پس از آن برای تکمیل تحصیلات و کسب علوم قدیمه و جدیده باستفاده از محضر علما و دانشمندان بصره و بغداد و ادامه تحصیلات رسمی در مدارس بغداد همت گماشته فقه و اصول و معانی و بیان و منطق عربی و علوم جدیده و زبانهای فرانسه و انگلیسی را در مدت چند سال آموخته پس از آن به فرا گرفتن ادبیات فارسی اشتغال جسته و این فن را نیز در نزد استادان مسلم بحد کمال آموخته و شخصاً بتتبع در ادبیات فارسی پرداخته است .

سوالح عمری و مشاغل بدیع

بدیع در زمان حیات پدرش نزد وی بتجارت اشتغال داشته و در سال ۱۳۲۶ قمری که پدرش نصره الوزاره بقرب رحمت یزدان شتافته شخصاً بامر تجارت مشغول گردیده است. مادرش نیز در سال ۱۳۳۱ دعوت حق را لبیک

گفته پس از آن بدیع چندی بسیاحت فرنگستان رفته ومدتی درپاریس زندگی کرده بعد ازچندی بیصره مراجعت و ازآنجا بایران آمده است .

در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی از طرف وزارت امور خارجه بکنسولگری دولت ایران در کر بلائی معالی منصوب گردیده چندسال در این مأموریت باقی و بعداً مدتی بکفالت سرکنسولگری بغداد و چندسال هم به سرکنسولی دولت ایران دربصره مأمور بوده است .

در سال ۱۳۱۲ شمسی بایران آمده چند ماه بهرمانداری بلوچستان و چند ماه پس از اردیبهشت ۱۳۱۳ تا آذر همان سال بهرمانداری ملایر منصوب شد و رابطه دوستی والفت بین نگارنده ومرحوم بدیع در اینزمان شروع گردید. در آخرسال ۱۳۱۳ مرحوم بدیع بسر کنسولگری دولت ایران درهرات منصوب و بآنجا رهسپار شد و تا اول سال ۱۳۱۵ درهرات بسر میبرد .

اوائل سال ۱۳۱۵ بهتهران آمد و پس ازچند ماه که در تهران بود ناگهان بر اثر مرض قلبی در اواسط همان سال بسن شصت و چهار سالگی زندگی را وداع گفته بدار بقا شتافت .

خصایص اخلاقی و عقاید

بدیع مردی شریف و درستکار و عقیف و بلند همت بود و در دوستی کمال ثبات و وفاداری نشان میداد .

نسبت بدین مبین اسلام وطریقه حنیفه اثنا عشریه با کمال خلوص معتقد و در اجرای مقررات و شعائر مقدسه اسلامی هیچگونه فتوری از او مشاهده نمیشد .

از معاشرت باعوام و حضور در مجالس لهو ولعب جهال گریزان بود چنانکه در مدت هفت ماه اقامت درملایر باهیچیک ازطبقات اهالی شهرمجالست

و آمیزش نداشت و هیچوقت دعوت هیچک را اجابت نمیکرد و فقط در مجالسی بر غبت شرکت مینمود که افاده و استفاده ادبی یا عامی در آنجا میسر باشد . در ملایر تنها معاشرتش با مرحوم آیه الله فاضل ربانی آقا نجفی ملایری (۱) و بانگارنده میبود. رهی در این مدت درك محضرش را مفتنم دانسته از فیض حضورش استفاده میکردم .

بدیع بسیار خلیق و متین بود بطوریکه خلوات گفتار و فصاحت بیانش مستمع را مجذوب میکرد و ترك محضرش با آسانی میسر نمیشد .

اولاد و اعقاب بدیع

از بدیع چهار فرزند ذکور و دو فرزند اناث بجای مانده که بزرگتر آنها آقای عبدالحمید بدیع اکنون در تهران اقامت دارد و برادر کوچکتری آقای عبدالحمید بدیع بادیگران در بصره زندگی میکنند و بحکم الحب و البغض یتوارثان اولاد بدیع نیز با نگارنده لطف و محبتی خاص دارند .

مقام شاعری بدیع

بدیع در اینصورت از ارکان سخن بشمار میرفت و در شاعری مقام شامخی دارد آثارش غالباً فصیح و استادانه است حسن ترکیب و جزالت کلام و ابتداع مضمون در اشعار او بخوبی مشهود میگردد . در ادبیات و زبان فارسی نیز مطالعه و تتبعش وسیع و مخصوصاً در حل مضامین شعریه و درك مضامین و کنایات بسیار دقیق آثار بزرگان ادب دارای ذوق بسیار سلیمی بود .

از اشعار و امثال و کنایات ادبی زبان پارسی و عربی محفوظه خاطرش لبریز بود در ادبیات غربی هم مطالعات زیادی داشت . خط نستعلیق را هم بسیار دلکش و زیبا مینوشت .

(۱) مرحوم آقا نجفی ملایری از بزرگان علمای این زمان و پیشوایان کم نظیر مذهب شیعی میبودند که در فروردین ۱۳۱۷ بقر ب رحمت حق شتافتند .

آثار شعریش مر کب از قصاید و مسمطات و غزلیات و مقطعات و چند تر کیب بند و ترجیع بند و مستزاد است .

قصاید و مسمطاتش بیشتر در مدیح و رثاء خاندان جلیل نبوت و بعضی هم مشتمل بر موضوعات وطنی و نصایح و تغزلات و شکوائیه میباشد .

آثار بدیع

از مرجوم بدیع مصنفات و مؤلفات سودمندی بجای مانده که اغلب آنها بطبع رسیده است و فهرست آنها از این قرار است .

- ۱- تاریخ بصره .
- ۲- افسانه عشقی و اخلاقی شمس الدین و قمر .
- ۳- داستان باستان یا سرگذشت کورس کبیر .
- ۴- دیوان شعر .
- ۵- دستور زبان فارسی .
- ۶- داستان جوان بلهوس یا داش مشتی پاریس که از فرانسه ترجمه کرده .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتابخانه جامع علوم انسانی

۷- تاریخ افغانستان و دیوان کامل شعر بدیع هنوز بطبع نرسیده ولی امید است با همت فرزندان این دو کتاب مخصوصاً دیوان کامل اشعارش زودی طبع و منتشر شود و با انتشار آن اثر نفیسی بر آثار ادبی ما افزوده گردد. اینک نموداری از اشعار بدیع .

از قطعات وی

بمناسبت افتتاح مجلس شورای ملی ایران در ۱۳۲۹

باز شد باز مجلس کنگاش تا کنند راز خائنین را فاش

شکر ایزد که عهد استبداد
 مال و ناموس و جان خلق خدا
 بندگان خدا شدند آزاد
 مفسد و مصلح اینزمان بینی
 از برای خیانت و خدمت
 منعقد شد خجسته انجمنی
 نیک مردان برای حفظ وطن
 گرتوهم خیری دراینمقصود
 که همه یکدلند با مجلس
 وان کسی را که عقل از سر برد
 نشنا د که چیست این مجلس
 مغرضین از ره افس گویند
 بسته شد آه راه دزدی ما
 گر نخواهند مجلس شورا
 نیست جای عجب که از خورشید
 آنکه مشروطه را نمیخواهد

سپری شد زمجلس کنگاش
 شد مصون از تعرض اوباش
 از تعدی حاکم و فراش
 آن یکی را هوس و این شاش
 گشته کبفر مقرر و پاداش
 همه از مردم قوی الجاش
 از دل و جان کنند سعی و تلاش
 سالک راه نیکمردان باش
 غیر جمعی اراذل و اوباش
 سکر و افور و نشئه خشخاش
 فرق نهند میان ارزن و ماش
 کاش این انجمن نمیشد کاش
 گشت راز تقاب ماسفاش
 خائنین ستمگر قلاش
 منفر بود همی خفاش
 باید همی ز سر تا باش

از تفزلات وی

مینمودم ز شانزلیزه عبور
 میخرامید همچو کبک دری
 متمایل قدش چو شاخه گل
 موی مشکین و روی سیمینش
 فتنه دل زسنبیل پیچان
 چشم افتاد بر تی چون حور
 وز جمال و کمال خود مفرور
 چهره اش تازه چون گل مظمور
 نوده مشک بود بر کافور
 آفت جان زنگس مخمور

چشم گیرنده اش چو مغناطیس
لب عنایتش جوانان را
گوی پستان ز چاک پیرهنش
من بیدل ز چشم سحرارش
تاخت بر من سپاه غمزه او
جذب اجسام را شدم قائل
از بی اوروان شدم چالاک
چون مرا دید زیر لب خندید
داد دستی بمن چنانکه بود
دست او را فشردم و گفتم
دل سپردم بشوخ پارسی
الغرض رفت و گفت آرفو آژ
من دلمخسته تا زمانی دیر
وز تعجب بخویش میگفتم
از چه برجی شد اینقدر طالع
این چه شهری بود نمیدانم
شوش بحال کسیکه در این شهر

از غزلیات

برك صبوح ساز کن صبح شد ای ننگار من
باده بی خمار کو تا شکر کند خمار من
بیک صبا سحر رسد از سر کوی دلبرم
صبح سپید بر دمید از پی شام تار من

لاله صفت بسوختم در غم عشق گدازخی
 شاهد اگر طلب کنی این دل داغدار من
 گرچه بکنج غم بسی زاتش دل گریستم
 آب نزد بر آتشم دیده اشکبار من
 آنکه دل بدیع را بسته بزلف سر کشت

کرده حواله بر لبت بست و گشاد کار من
 غزل دیگر

بهر صیدت گسترید آن سر و سیم اندام دام
 بر سر کویش مزن ای دل بهر هنگام
 دل بهشقی یک صنم دادیم از روز نخست
 پیش ما دیگر مهر از سایر اصنام نام
 حبذا میخانه کاجا از کرم مغ ، بچگان
 بوسه می بخشد در آغاز و در انجام جام
 از غمت خون میخورم آخر وفاکن کز جفا

صبح را کردی تو بر عشاق خون آشام شام
 از کرم نبود بگیتی خصلتی بهتر بدیع انانی
 مرع وحشی را توانی کرد با اکرام رام
 ایضاً

نزدیک او چو رفتم سر را ز شرم خم کرد
 چون آهوان وحشی شد بیمناک و رم کرد
 از من مباش غمگین کاندردم نخستین
 عشق تو کاتب صنع بر نام من رقم کرد

عشقم بد اختیاری و بدون شد اضطراری

دل خون شود که ایشان مارا دچار غم کرد

از مهر ماه رویان پیوند خویش بگل

دیدم بدیع کان یار بر من چسان ستم کرد

از مقطعات

ز انوار خود ماه گردون نورد

نه گرمای گرم و نه سرمای سرد

نه آشفته از مه نه تیره ز گرد

که گوئی عجیب گشته با ماء ورد

بذوق خوشی بایدش روز کرد

شمارم برای تو من فرد فرد

قریض و کتابت و شطرنج و نرد

توان کرد با لشکر غم نبرد

شبهت و جلا داده آفاق را

طبیعت ملایم هوا معتدل

افق صاف و شفاف چون اشک چشم

نسیمی معطر وزد آن چنان

شبی این چنین خرم و با صفا

ندانم گر اسباب ذوق و خوشی

شراب و کبابت و یار و ندیم

بدین ساز و برگ و بدین اسلحه

ایضاً

لازم و واجب بود ما را سه چیز

نیز بولست ای رفیق با تمیز

بلکه زر آید بکار صالح نیک

در جهان صورت نگیرد ای عزیز

میکنند حل بهتر از شمشیر تیغ

دانش بی زر نیرزد یک پیشی

ایضاً

نبود خصلتی بقر ز دروغ

چون ندارد چراغ کذب فروغ

(پایان)

گفت ناپلئون که از بهتر ستیز انسانی مطالبات

اولش پول و دوم پول و سوم پول و سوم

زر نه تنها جنگ را آید بکار

هیچ کاری بی وجود سیم و زر

عقدده های سخت درهم را درم

گر چه از علمت قدر مرد لیک

راستی بیشه کن که پیش خرد

عاقل از کذب اجتناب کند